

کانون پرورش فکری

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

اخبار داخلی - شماره ۴ (دوره هفتم)

تیر ماه ۱۳۵۳

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برگزار می کند



فستیوال تابستانی

تئاتر، موزیک، فیلم، باله و نمایش، عروسک

دومین فستیوال تابستانی کودکان و نوجوانان



با فرا رسیدن فصل تابستان و کمبود تفریحات سالم برای کودکان و نوجوانان کانون برگزارای فستیوال تابستانی را بعنوان حداقل کوشش در این زمینه بابتکار مرکز تئاتر از سال گذشته آغاز کرد. امسال نیز چون سال گذشته مرکز تئاتر کانون عهده‌دار برگزاری این فستیوال است. گرداندگی فستیوال را آقای مجید میرفخرایی به عهده دارند. هدف از برگزاری فستیوال را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- سعی در پرکردن اوقات فراغت کودکان و نوجوانان به بهترین وضع ممکن.

۲- پیشبرد فرهنگ کودکان و نوجوانان از طریق نمایش تئاتر - فیلم - موسیقی و باله که هر کدام می‌توانند به تنهایی عاملی برای ایجاد تفکر در اندیشه کودک و نوجوان به شمار روند. مثلاً باله در کشور ما هنری است تقریباً ناشناخته، اجرای این برنامه کودکان و نوجوانان را می‌تواند با این هنر آشنا کند.

گذشته از این، در بطن این فستیوال نیز تغییری نسبت به سال گذشته ایجاد کرده‌ایم. یعنی همانطور که تماشاگران ما را بیشتر کودکان و نوجوانان تشکیل می‌دهند سعی شده است صحنه ما را نیز کودکان و نوجوانان به استفاده بگیرند. از جمله برنامه باله‌راکه کارگاه باله وزارت فرهنگ و هنر زیر نظر آقای کلانتری با اجرا در آورد به‌سالی‌ها همگی کودکان و نوجوانانی بودند که طی چند سال گذشته بطور مداوم در حال فراگیری این هنر هستند. موسیقی توسط کودکان و نوجوانان اعضاء خود کتابخانه‌ها با اجرا درآمد و بالاخره تئاتر نیز که بوسیله اعضاء قدیم کتابخانه‌ها - که در حال حاضر نوجوانانی هستند که حداکثر سن ایشان ۱۹ سال می‌باشد - به اجرا در می‌آید. باین ترتیب این گروه ۱۲ نفری تئاتر زیر نظر گرداندگان فستیوال و کارگردان برنامه‌های تئاتر این فستیوال را می‌گردانند. به این معنی که صحنه را رنگ می‌کنند، تمیز می‌کنند - دکور می‌سازند - طرح می‌دهند و بالاخره بازی هم می‌کنند. باین وصف متوجه می‌شویم کیفیت برگزاری فستیوال امسال از نظر اهمیت درونی و برونی که دارد حائز اهمیت بسیار است.

برنامه‌های امسال فستیوال همانطوریکه بطور مختصر اشاره شد تا بحال بسیار مورد استقبال کودکان و نوجوانان و اولیاء ایشان قرار گرفته است. اولین برنامه باله و موسیقی اعضاء کتابخانه‌ها بود و دومین برنامه نمایش عروسکی بود بنام «حادثه‌ی در شهر عروسکیها» -

نمایشنامه رستم و سهراب - صحنه نبرد رستم و سهراب کار مشترک اردوان مفید و اردشیر کشاورزی مسئول قسمت نمایشات عروسکی مرکز تئاتر کانون. این برنامه مورد استقبال شدید کودکان و اولیاء ایشان واقع شد - برنامه سوم - اجرای نمایشنامه رستم و سهراب بود برگرفته از شاهنامه فردوسی، که تنظیم کننده آن آقای غلامحسین مفید بودند این برنامه مخصوص نوجوانان بود و با استقبال تماشاگران روبرو شد. با توجه باینکه هدف از اجرای اینگونه برنامه‌ها هدفی است فرهنگی و آموزشی. برای مثال پس از اتمام نمایشنامه در یکی از شبهای اجرا جوانی نزد من آمد و پرسید: من تا حدود بسیار زیادی کلمات را نمی‌فهمیدم از جمله واژه «دژم» را و جواب من باو این بود که درست بهمین علت است که ما اینگونه برنامه‌ها را می‌گذاریم اکنون شما به کتاب به معلم و هر کس دیگر که می‌تواند جوابگوی سئوالات شما باشد رجوع خواهید کرد و یا حداقل فکر خواهید کرد که فردوسی کیست و شاهنامه چیست.

و مادری که بچه پنج شش ساله‌ای به‌مراه داشت پس از اتمام نمایشنامه پرسید آیا این برنامه تکرار می‌شود. گفتم خیر. گفت سه‌شب است که پشت سر هم برای دیدن برنامه می‌آیم زیرا هر شب بچه من سئوالات زیادی می‌کند و من نیز باو تاحدی که می‌توانم جواب می‌دهم و سپس به دیدن نمایش می‌آیم تا ببینم سئوال و جوابمان به کجا کشیده شده است در ضمن بچه من برای عیدی امسال از من شاهنامه فردوسی خواسته است. در واقع هدف ما برگزاری چنین نمایشنامه‌هایی همین موارد است و در غیر این صورت جوانی ۱۹ ساله به هیچ عنوان نمی‌تواند رستم باشد و جوانی ۱۵ ساله سهراب.



گروه موسیقی کتابخانه‌ی شماره ۱۸

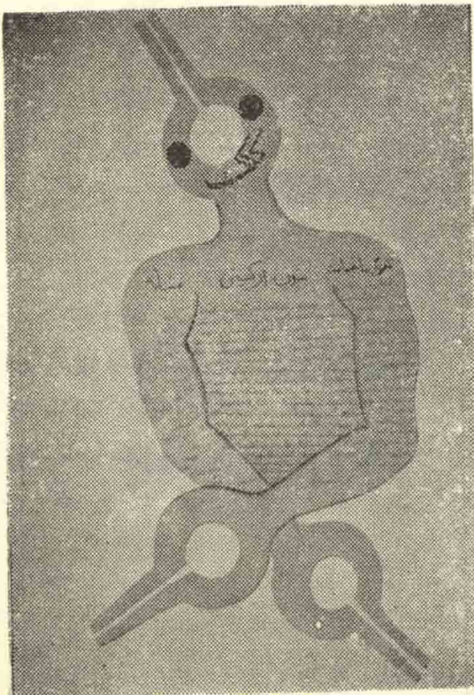
تفریح سالم دارد. اگر صحبت از مقدمات زیادتر است، فقط در حال حاضر مقدمات کودکان یک چهارچوب شیشه‌ای با تصویر است بنام تلویزیون که در اکثر نقاط شهر بچشم می‌خورد. پس همه بچه‌ها محتاج هستند ولی فعالیت ما به تنهایی نمیتواند جوابگوی نیازهای همه بچه‌ها باشد.

مرکز تئاتر
اردوان مفید

سومین برنامه تئاتر امسال فستیوال نمایشنامه‌ای است بنام (واژه‌های متروک) نوشته آقای همایون معزی مقدم. داستان این نمایشنامه حاکی از نظام ماشینی حاکم بر بشر آینده است. بشری که دوستی - محبت و عشق را بدستور کامپیوترها یا راهنمایان زمان آینده ازدست می‌دهد - کارگردانی این دو نمایشنامه به‌عهده اردوان مفید می‌باشد. برنامه دیگر فستیوال نمایش بهترین فیلم‌های کودکان است، فیلم‌هایی که در آرشیو کانون فراهم شده است. که این خود سازندگی مفیدی دربر دارد. انتقاد عمومی به کارما این بوده است که چرا فستیوال تابستانی را در پارک نیاوران به‌اجرا درمی‌آوریم و تصور آنستکه چون پارک نیاوران در شمال شهر قرار دارد پس تماشاگران فقط آدم‌های مرفه جامعه هستند بارها جواب گفته‌ایم که این پارک، یک پارک عمومی است که بیشتر مراجعه‌کنندگان آن از جنوب و مرکز و شرق و غرب تهران می‌باشند که با هر وسیله‌ای شده برای تفریح خود را به آن محل می‌رسانند و اگر دوستانی که از دور قضاوت میکنند از نزدیک تماشاگران را ببینند متوجه صدق سخن ما خواهند شد. در نانی بامید آن هستیم که در پارک فرح‌آباد خزانه سالن تئاتر سربازی که ساخته شده است در سال آینده در اختیار بگیریم و بطور همزمان با اجرای برنامه در این دو مکان پردازیم. با توجه باینکه بچه، بچه‌است و احتیاج به

کتابخانه‌های کودک شهر ستانها

در خردادماه ۱۳۵۳



نشریه کتابخانه‌ی کودک قم

چالوس - همدان - بابل - خمین - شیراز (شماره ۲) - فسا - اصفهان (شماره یک) - اصفهان (شماره ۲) - اصفهان (شماره ۳)

ارائه چند نمونه نوآوری در کتابخانه‌های خوب که مراکز شناخته شده‌ای برای کودکان و نوجوانان شهرها هستند معیارهای ما را در گزینش بهترها روشن می‌سازد.

کتابخانه کودک چالوس

اجرای داستان پهلوان پهلوانان بصورت نقالی، قصه‌های سیندرلا و گل بلور و خورشید و چند قصه دیگر بشیوه‌ی نمایشی جالب است. غرض از نوجویی این نیست که هرماه شیوه کار بطور قاطع تغییر یابد. زیرا این شیوه نمیتواند عملی باشد. بلکه بمرور

در این ماه نیز جلوه‌هایی از کوششهای همکاران را در گزارشهای ماهانه ارسالی از کتابخانه‌ها دیدیم. بی‌آنکه همکاران صرفاً عکس‌العملی اداری را بنیان کار خود قرار دهند، خود باعلاقه و دلبستگی به کار کتابخانه و آنچه کودکان و نوجوانان طلب میکنند بهترین سهم را ایفا کرده‌اند.

کتابخانه‌هایی که نام می‌بریم از میان ۶۶ کتابخانه کودک شهرستان بیش از سایرین به یقین در حدی مطلوب برای اعضاء مفید بوده‌اند:

اردبیل - رضائیه (شماره ۲) خوی رشت - صومعه‌سرا - فومن - رودبار آستارا - جیرفت - زاهدان - رفسنجان بندرعباس - سیرجان - کرمان - ماهان مشهد - طبس - خرم‌آباد - ساوه - قم

وطی هر برنامه باتغییرات ضروری که در اجراها داده میشود به گونه های تازه از کار دست می یابیم. و دیگر اینکه هر دستکاری و تغییر ظاهری که شاید بتوان عنوان دیگر جویی بدان گذشت نباید با نوجویی یکی بدانیم. از اینرو نحوه ارائه کار داستانسرایی در کتابخانه چالوس کاری است خلاق و مقدمه ای برای نوآوریهای تازه.

دیگر آنکه برای غنی ساختن برنامه معرفی، با هر مز فرهنگ (موسیقدان معاصر ایران) مصاحبه ای توسط خانم حیدری انجام یافته است.

کتابخانه کودک رفسنجان برای معرفی مهدی آذریزدی نویسنده معاصر کودکان بهتر دیده اند که با خود ایشان تماس بگیرند.

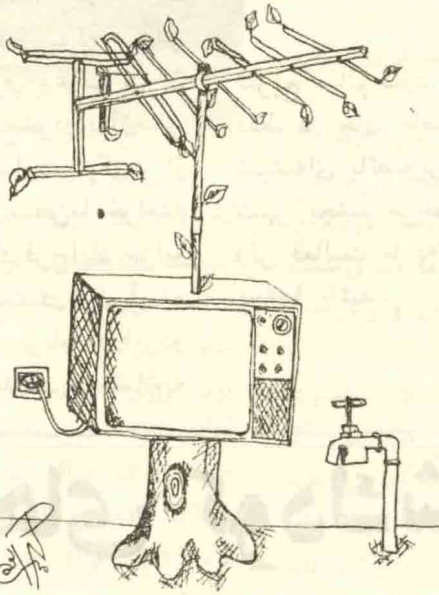
کتابخانه کودک شماره ۲ اصفهان

برای کسانی که از شیوه های پیشرفته و جدید آموزشی، آموزش مداوم و جاری برای کودکان و نوجوانان سخن میرانند نمونه ای ارائه داده اند. به ابتکار خانم مهوش میربهاء کتابدار این کتابخانه گروهی از اعضاء در منزل آقای مصور الملوک مینیاتوربست مشهور اصفهان حضور یافته و ضمن صحبت با ایشان به تماشای نقاشی های زیبای وی نشستند. بچه ها مثل خیلی ها

از مینیاتور چیزهایی شنیده بودند. و شاید هم تاملتها نمیتوانستند از نزدیک این هنر را ببینند. ولی حال توانسته اند بهتر از بزرگترها از مینیاتور سخن بگویند و به بحث بنشینند.

کتابخانه کودک شماره سه اصفهان

دستگاههای ارتباط جمعی نظیر رادیو میتوانند به بهترین نحوه به بیان فعالیتت بپردازند. و چه بهتر که این کوشش هدفی والا را دنبال نماید. در این زمینه همکاران کتابخانه شماره سه اصفهان در جریان برنامه ای ۴۵ دقیقه ای توسط رادیو اصفهان مردم را با کارهای خود آشنا کرده اند. برنامه ها چنین



طرح از کرامت عباسی، عضو کتابخانه ای اهواز

بوده است:

داستانسرایی، معرفی جاب باغچه- بان، (کسی که نام وی بر کتابخانه شماره سه اصفهان گذاشته شده است) مسابقه شناخت شخصیت (فردوسی) معرفی کتابهای جهان حشرات و حقیقت و مرد دانا، بحث درباره نقاشیهای بچه ها، گفتگوی در زمینه چگونگی بهره گیری از کتابخانه های کودک، معرفی اعضای فعال کلاسهای موسیقی، سخنی چند در مورد نشریه نویسی و برنامه معرفی سرزمین.

کتابخانه کودک کرمانشاه

دوم خردادماه آغاز چهارمین سالگرد کار کتابخانه کرمانشاه است. به این مناسبت برنامه ای از جانب رادیو و تلویزیون کرمانشاه ترتیب یافت که در آن هدف کانون از ایجاد کتابخانه و فعالیتهای گوناگون آن تشریح شد. چند قطعه از کارهای موسیقی اعضای کتابخانه نیز به همراه معرفی اعضای فعال کتابخانه از برنامه کودک رادیو کرمانشاه پخش شد. در کتابخانه نیز برنامه های جالبی بدین مناسبت اجرا شد. آنها که فعالیت بیشتری داشتند تشویق شدند. آینده پرتوش و توان را برای همکاران گرامی خود در کتابخانه کودک کرمانشاه آرزو می کنیم.

یکی از اعضای کتابخانه های تهران، که نامش را ننوشته و کتابخانه اش هم مشخص نیست، نامه ای نوشته است. از تعارف های اول نامه که بگذریم، پرسیده است که چرا بچه ها بعد از ۱۶ سال تمام باید به کتابخانه های کانون نیایند و چرا کانون، فکری به حال آنان نمی کند و دست آخر هم نوشته اند که: «آقای میرزایی نترسید ما کتابداران شمارا نمی خوریم»، و اگر جوابی دارید در کارنامه در صفحه ای آخر با خط درشت بنویسید». قصد من پاسخ گفتن به خانم یا آقای که این نامه را نوشته است،

نیست بلکه می خواهم کل قضیه برای تمام کسانی که وضع مشابه با ایشان را دارند، روشن شود. کانون، آنطور که از اسمش برمی آید، مؤسسه ای است برای «کودکان و نوجوانان»، که از طریق وسایل سمعی و بصری و با کتاب-خانه هایش، می کوشد به «پرورش فکری» و گذران صحیح اوقات فراغت آنان یاری دهد. پس هدف روشن است و وسایل هم تقریباً مشخص. می ماند استفاده کنندگان از این امکانات که آنها هم مشخص است و «کودکان و نوجوانان» هستند. اصولاً کودکی، نوجوانی و جوانی

« با ۱۷ ساله ها چه کنیم؟ »

را مرزهای سنی مشخص می‌کند ولی هر جمعیت شناسی، بدون اغراق، سنی را مرز جوانی و کودکی می‌داند و تعاریف متعددی راجع به این مسئله داریم.

کانون ابتداء نمی‌توانست که با معیارهای جمعیت شناسی حدود کارش را پی‌ریزی کند پس سن ۱۵ سال را انتخاب کرد. در سال ۵۱ تعداد کثیری از اعضاء به پایان ۱۵ سال رسیدند و همه عصبانی و ناراحت و به دنبال این بودند که چرا باید از کتابخانه‌ها خارج شوند، و وقتی که خارج شدند کجا بروند؟

واقعیت اینست که کانون به جزء دوم این سؤال نمی‌تواند جوابی بدهد و این را سازمان‌های دیگری هستند که باید جوابگو باشند. اما

برای پاسخگویی به جزء اول سؤال، چاره را در این دیدیم که موقتا سن عضویت را یکسال بالا ببریم و به ۱۶ سال تمام برسانیم که رساندیم. و حال همان ۱۶ ساله‌ها به ۱۷ رسیده‌اند، نامه می‌نویسند که چه گناهی دارند که باید از کتابخانه‌ها بیرون بروند و به کجا بروند؟

- و حتما سال دیگر ۱۸ ساله‌ها این سؤال را می‌کنند و سال دیگر ۱۹ ساله‌ها. و کانون هم در جوابگویی سرگردان می‌شود، چون این سؤال برای خود ما هم مطرح است و اینکه «راستی این بچه‌ها کجا باید بروند؟» سال ۵۱ کوشش‌هایی کردیم که اعضاء بالاتر از ۱۶ سال به کتابخانه‌های فرهنگ و هنر بروند و رایگان از آن کتابخانه‌ها استفاده

کنند، که امکانش حاصل شد. اما نوجوانان ما راضی نبودند، چرا که تئاتر نداشتند، فیلم سینمایی نبود، موسیقی و فیلمسازی هم. و بعد از چندی مجدداً به کتابخانه‌های کانون بازگشتند و ما دچار مسایلی شدیم که امروز هستیم و دست ما نامه‌ای می‌رسد با مقداری حرف که حتما حرفهای خودش تنها نیست و حرف هزاران عضو مشابه است.

مژده‌ای که برای اعضاء بزرگسال داریم اینست که در حال حاضر مشغول مطالعه هستیم تا سن عضویت را به نفع اعضاء تغییر بدهیم و این را به زودی به اطلاع اعضاء کتابخانه‌ها خواهیم رساند.

علی میرزائی

برو عمو، این داد و قال‌ها چیه که راه انداختی، دیگری گفت: کاسعلی بنده خدا اصلا تو خط این حرفا نیست، آخه پنج تومن هم پوله، خلاصه همه ریش سفیدا به کاسعلی حق دادند واسه اینکه ریش صاحب مرده‌اش از ریش پرجانم خیلی سفیدتر بود، بهش دندان قروچه رفتم اما اون خندید، دندانهای بدترکیب و کرم خورده‌اش را از گاله گشادش بیرون داد. چشمم افتاد به عکس حضرت که قرآن بدست بر دیوار روبرو دیده می‌شد با خود گفتم خاک بر سر علی‌آباد که دهی نیست پرجانم سیگار دیگری گیراند دودش همون دود حلقه‌ای بود که می‌رفت طرف درخت کاج، به من قول داده بود که این بار پول (سراچینا) (۴) را برایم از اون تیله‌های رنگی و شیشه‌ای که (مم رسول) پسر گدخدا تودهنش می‌چرخاند و تف می‌کرد تو سر بچه‌ها، از سه شنبه بازار (۵) بخره، چقدر خوب می‌شد که منم تیله گرد و قهنگمو تو سقف دهانم تر می‌کردم و گاپ می‌زدم تو سرم رسول. آخ چقدر خوب شد. باز گرما بود، دود

به‌ستون دومی ایوان و سیگار میکشید فانوس روشاخ میله چسبیده به سقف ایوان پرت پرت میکرد و پرجانم سیگارش ته کشید. یک رشته عرق بدبو و گرم از خط پیشانی‌داغم بطرف برآمدگی گونه‌ام سرازیر شد و در زیر چانه‌ام غلتکی خورد و محو گردید. سیگار دیگری روشن کرد، کاجه از دود غلیظ و بوی منفور سیگار عفش گرفته بود، صورت چین‌دار و اخم‌های یک‌من نیم پایین آمده‌اش تو ذوق میزد، دلم گرفت، تو دلم به ایل و تبار کاسعلی ماست بند بدجنس بد و بیراه می‌گفتم، وقتی با اون قیافه نتر بوقیش حاشا میکرد که اصلا پنج تومانی پاره پرجانم را ندیده بود، دلم میخواست با کله قندهای جلوی دکانش مغزش را از سوراخهای دماغ پرمو وبد بویش بیرون بریزم، پرجانم رنگش پریده بود، نی‌نی‌های چشمش شکل عجیبی گرفته بودند، خرخره‌اش بسختی پایین و بالا می‌رفت چندین بار قسم پیغمبر و صاحب زمان خورد، چندبار منو وقف امامزاده نمود که اگه دروغ بگه فردا سر سلامت ازمتکا بلند نکنم اما همه اهالی می‌گفتند: علی‌آباد دهی نیست، یکی می‌گفت:

(تیله)

نوشته‌ی فرهاد پاک سرشت عضو کتابخانه کودک فومن

چند قطره آب چشم را در گوشه چشمهای زاغ و باد کرده‌اش چلانند و با بی‌حوصلگی به‌ستون ایوان تکیه‌داد و عرقچین چرکینی را که با مندیلی پوسیده دور سرش بسته بود بالا زد و پیشانی مهتابی رنگش با رگهای متورم‌آبی بیرون آمد، چندبار برزویش دست کشید سپس عرقچین را پایین آورد، سیگاری گیراند و دودش را با کسالت بطرف درخت کاج‌خانه همسایه رها کرد.

غروب یک‌روز پف کرده تابستانی بود، دستهای کوچک بوی باغ‌قورق (۱) میداد، بوی بدگاوهای زرد و خاکستری، مدت زیادی عرق‌ریزان و همن‌کنان با بچه‌ها جوخوش بازی (۲) کرده بودیم، دسته ما خیلی دویند ولی دسته دیگر برنده شد.

سیاهی شب نم‌نمک از بالای سر خانه ما اوج گرفت اما هرگز به خانه گدخدا نرسید. پرجانم (۳) بند کرده بود

سیگار برجان بود و پرت پرت فانوس هم بود، درخت کاج هم دیگر به سوی سیگار عادت کرده بود. صدای شلپ شلپ کفش راحتی کاسعلی ماست بند از کوچه میامد که کورمال کورمال بطرف مسجد می رفت، برجانم سیگارش ته کشید دلش رفت پیش پنچ تومانی پاره اش که از میان پولهای کاسعلی

به عکس حضرت زل زده بود و من هم تیله شیشه ای را جلوی چشمانم می دیدم که از دهان بدترکیب ممرسول بطرف سرم پرت می شد.

گاوان است، محدوده.
۲- جوخوش - بازی تایم موشک
۳- برجان - پدر در اصطلاح فومنی.

تیله - نوعی گلوله رنگی شیشه ای که در قدیم با آن بازی می کردند.
۱- قروق - باغی که استراحتگاه
۴- سراچینا - همان گاه است
۵- سه شنبه بازار - بازاری متداول در فومن که روزهای سه شنبه است.

گرگا دارن میزان

مرتضی ثقفیان عضو کتابخانه شماره ۲ اصفهان

وقتی رسید خانه کتابها را گذاشت تو تا قچه رفت سری به کفترهاش زد که روتخم خوابیده بودند. بعد با صدای بابا بزرگ به اتاق برگشت، بابا بزرگ مثل همیشه دندان مصنوعی هاش را دستش گرفته بود و با چوب کبریت با آنها کلنجار می رفت. انگار کار دیگه بی نداشت! تا او را دید لبخندی زد به رف ایوان اشاره کرد و با صدای نامفهومی گفت - دو تاشون با بقیه می شه چهارده تا، یادت نره.

پسر با بی میلی سرش را تکان داد چوب خط را از رف پائین آورد و به آسمان نگاه کرد که از ابر برفی رنگی پوشیده بود. تو کوچه چند بار چوب خط را انداخت بالا و دوباره گرفت. نشان های روی چوب خط را شمرد بعد آنها را تو جیب شلوارش گذاشت و قدمهایش را تند کرد وقتی به نانوا پی رسید، هفت هشت نفر آنجا بودند خودش را به زور جلو کشید چوب خط را از جیبش در آورد شلوارش را بالا کشید و به شعله های سرخ رنگ تنور چشم دوخت. انگار به چشم کفترهاش نگاه می کند که از آفتاب خانه ی آنها قرمز شده بودند - گرمش شده بود چوب خط را رو به پیشخان گذاشت و به نانوا نگاه کرد که چاقوی دسته صدفیش را بادقت در چوب فرو میکرد. نم نم باران شروع شده بود. نزدیک خانه که رسید به آسمان نگاه کرد، حالا هم آفتاب بود هم باران می آمد. نانها را زیر بغلش گذاشت و دستهایش را تا مچ تو جیبش فرو کرد. وقتی رسید خانه، نانها را گذاشت تو سفره و آمد بیرون. بچه ها مشغول بازی بودند رو سکو نشست به ته کوچه نگاه کرد آفتاب روی کاهگل های باران خورده برق میزد و ناودانها قلقل صدا میکردند. با صدای خنده ی بچه ها رویش را بطرف آنها کرد اخمش را کشید توهم و زیر لب زمزمه کرد

- گرگا دارن میزان

گنجشک فتنه جو

عبدالعلی نجفی - عضو کتابخانه ی عشایری باصری
روزی بود روزگاری بود گنجشکی می خواست روی درخت پرخاری لانه بسازد درخت گفت که من پرخارم و اگر بخوای روی من لانه بسازی به پایت اذیت می رسد گنجشک نادان به حرفش گوش نداد و روی درخت رفت و بهایش خار فرو رفت. از این پس گنجشک فتنه جویی را آغاز کرد به نزد آتش رفت تا درخت را بسوزاند. آتش گفت درخت مایه ی سرسبزی ست او را نمی سوزانم. به نزد آب رفت تا آتش را خاموش سازد. آب گفت آتش وسیله ی روشنایی مردم است او را خاموش نمی سازم. به نزد گاو رفت تا آب را آلوده و کثیف سازد. گاو از این خبر بدش آمد و گفت آب مایه نشاط و خرمی است و بدون آب هیچ جانوری نمی تواند به ادامه زندگی بپردازد، او را آلوده نمی سازم. به نزد موش رفت تا دم گاو را بکند. موش گفت گاو حیوانی پرفایده است او را عاجز نمی کنم. به نزد بچه هایی که به نظرش فضول بودند رفت تا خانه ی موش را خراب کنند. بچه ها گفتند موش خزینه یی برای زمستان خود و بچه هایش درست کرده است کاری به خراب کردن آن نداریم. به نزد مادر آن بچه ها رفت تا بچه ها را اذیت کنند مادران نیز چون دوست دار بچه ها بودند بچه ها را اذیت نکردند. پس به نزد مردها رفت تا به آزار زنهای پیردازند مردها نیز گفتند ما راضی به ناراحتی خانواده مان نیستیم و با آنها مهربانی می کنیم. در این موقع ناگهان توفان شدیدی را دید که از آن دورها می گذرد. به سوی آن رفت تا خرمن مردها را به هوا بلند کند. اتفاقاً ازدهایی در آن توفان گنجشک فتنه جو را بلعید، همه از شر او آسوده شدند.

دوبران - دبستان عشایری تیره نجفی

گزارشی از مرکز آموزش بهداشت اهواز



دارد و سپس بهداشت و رفاه مردم و تنظیم خانواده و سپاهیان که آموزش می‌بینند و در دهات برای مردمان دهاتی راه و روش زندگی بهتر را نشان می‌دهند و همچنین قسمتی از بازارهای کثیف اهواز و مگس-های روی دیوار صحبت کردند و از بیماریهایی که مربوط می‌شد به مالاریا، در اطاق سپاه بهداشت چیزی که جلب توجه می‌کرد شعاری بود که روی دیوار بود: «اگر بشنوم فراموش می‌کنم. اگر بینم به خاطر می‌آورم. اگر عمل کنم یاد می‌گیرم.»

تهیه کننده گزارش: محمود صادقی
عضو کتابخانه شماره یک اهواز

از آفات و میکروب‌های ناقل بیماری‌ها و تغذیه‌ی کافی و سالم و احتیاج انسان به لبنیات است یک حلقه فیلم دیگر درباره‌ی واکسنهای بچه و مراقبت مادر از فرزند خود نشان داده شد که چگونه باید به موقع واکسنها زده شود تا بچه به بیماری مبتلا نشود و از بهبودی و سلامت کامل برخوردار باشد در ضمن قسمتی از پالایشگاه آبادان بارگیری‌های بزرگ از بندر خرمشهر و شرکت نورد اهواز و راه آهن و فرودگاه که نظافت را در همه کار نشان می‌داد دیدیم سپس در باره‌ی وضع خانواده و سواد که استان خوزستان ۲۱ درصد بی‌سواد

سه شنبه ۲۹ اردیبهشت ۵۳ ساعت ۹:۴۵ با خانم رازانی و بقیه بچه‌ها به بازدید از مرکز آموزش بهداشت رفتیم وقتی وارد شدیم مربی بهداشت درباره محیط زیست و بهداشت که شامل جسم و روح سالم و اجتماع سالم می‌باشد صحبت کرد و گفت جسم سالم دارای دو نوع شخصی و اجتماعی است و گفت که واکسن در ۲۰۰ سال پیش توسط دانشمندان خارجی کشف گردید بعد از این حرفها درباره‌ی چگونگی بیماریها و خود بیماری مانند کزاز و دیفتری و سیاه سرفه سخن گفتند و از راه و روش سالم بودن غذا و فلج اطفال و آماده شدن بدن در برابر بیماریهای زیاد صحبتی کردند و بعد به اتفاق فیلمی که فعالیت آموزش بهداشت را در استان خوزستان نشان می‌داد تماشا کردیم در فیلم وضع زندگی اجتماعی و فردی انسان در خوزستان بخصوص اهواز را دیدیم در این فیلم چگونگی پیدایش امراض توسط حشرها و بعد تغذیه انسان از همان غذاها و اینکه آدمی را چگونه به هلاکت می‌رسانند، بررسی شد. یکی از عوامل مؤثر در سلامتی دور نگهداشتن غذای انسان

«زیبا»

از محمدعلی صدقی

ای بهار زیبا

از تپه‌های سرسبز بدیدار ما بیا

با دیدگان شهلایت

به جزیره‌ی دور افتاده ما بیا.

کلاس چهارم طبیعی - دبیرستان

سپهر - عضو کتابخانه شهرضا

«خورشید و عشق»

محمدعلی صدقی

عضو کتابخانه شهرضا

نشست پرتو عشق

به قلب نیایشگر

به قلب من که دشت بزرگیست،

دشتی برای امید،

دشتی برای زندگی...

و اکنون

خورشید عشق

بر بامداد قلب من

می‌درخشد.

چارلز اسپنسر چاپلین (چارلی چاپلین)



شوخی می‌آمیزد مثلاً در فیلم دیکتاتور بزرگ کارها و هدفهای به اصطلاح صلح جویانه هیتلر را به مسخره می‌گیرد. وقتی هیتلر این فیلم را در سالن خصوصی مشاهده می‌کند با عصبانیت می‌گوید: اگر چارلی را گیر بیاورم با همین دست-هایم او را خفه خواهم کرد.

بدون شك چارلی اولین کسی است که سینمای مولف را به وجود آورد یعنی سینمایی که همه عوامل سازنده و فکری فیلم به يك نفر تعلق دارد. در اینجا بجاست بگوئیم اولین فیلم چارلی که خود کارگردانی کرده (دستگیری در کاباره) بود که برای شرکت کیستون ساخت. حال به ذکر بعضی از بهترین آثار وی می‌پردازیم:

ماجراجو. زندگی سگی (۱۹۱۸).
پسر بچه (۱۹۲۰) جویندگان طلا
(۱۹۲۵) سیرک. روشنیهای شهر
(۱۹۳۱) دیکتاتور بزرگ (۱۹۴۰)
لایم لایت (۱۹۵۲) کنتسی از هنگ-
گنگ (۱۹۶۲).

حال می‌خواهم بافریادی بغض‌آلود و گوش‌خراش بگویم: چارلی از جانب من به آن شیشه‌فروش فقیر، به آن نگهبان بانك، به آن مزرعه‌دار ساده، به آن کارگر کارخانه سلام برسان.

رشید داوری

کمدی، اکنون جای تو در این دنیای امروز که سینمای آن لجن‌زاری بیش نیست و برای خنده مردم از عوامل کثیف بهره می‌گیرند خالی است، فیلم‌هایت غیر از جنبه کمدی‌آموزنده و انتقادی است. خداحافظ چارلی هنرمند نابغه سینما، امیدوارم که به تو خوش بگذرد، بدان که هرگز نامت از خاطرم نخواهد رفت. چارلی چاپلین ۸۵ ساله متولد لندن است.

چارلی هنرمندی که خیلی زود در قلب مردم جای گرفت و فقط نامش کافی بود که مردم را بطرف سینما بکشاند. یکی از دلایل اثبات این موضوع تغییر دستمزد اوست. چارلی ابتدا یا حقوق هفته‌ای ۵ دلار در تئاتر کار می‌کرد در سال ۱۹۱۳ با حقوق هفته‌ای ۵۰ دلار به شرکت فیلم سازی کیستون پیوست، یکسال بعد با شرکت اسانی قرارداد هفته‌ای ۱۲۵۰ دلار را امضاء کرد و در سال بعد با حقوق ۱۰٫۰۰۰ دلار در هفته در همانجا مشغول کار شد در سال ۱۹۱۷ چارلی در سن ۲۷ سالگی يك میلیون دلار برای تهیه ۸ فیلم کوتاه از شرکت وست‌نشنال دریافت کرد و تمام این آمار دال بر تقاضا و طرفداری مردم از چارلی شوخ طبع بود.

فیلم‌های چارلی جنبه انتقادی شدیدی دارد، مسائل انتقادی را با

همه شما بی‌شك با نام چارلی چاپلین آشنا هستید، همان چارلی دست و پا چلفتی با همان شلوارگشاد و راه رفتن مخصوص با همان حرکات خنده‌دار...

یاد چارلی، نگهبان بانك آن که گاو صندوق غول‌آسایی داشت که با رمز مخصوص و محرمانه باز می‌شد و در آن جاروی چارلی قرار داشت که حفظ می‌شد. یاد چارلی فقیری که مورد سوءظن پلیس قرار می‌گیرد و او را تعقیب می‌کنند و چارلی در همین فرار داخل سیرکی می‌شود و پلیس هم به دنبال او در سن سیرک، حرکات او و تعقیب پلیس، صدای قاه‌قاه تماشاگران را به آسمان بلند می‌کند به خیال اینکه اینان هنرپیشه سیرک هستند. یاد چارلی که به سر بازی می‌رود و نمی‌تواند نظام بگیرد و یاد قهرمانیهای او در جبهه جنگ که باعث دستگیری قوای نازی می‌شود، از شیرین‌کاری-های او در جبهه جنگ اینست که وقتی می‌خواهد سیگارش را روشن کند آنرا از سنگر بیرون نگاه‌میدارد و تیر دشمن باعث روشن شدن سیگارش می‌گردد.

یاد چارلی بینوا، ساده، دلسوز، یاد چارلی شوخ طبع و...
چارلی نابغه سینما، سلطان

داستان : روباه و گرگ

نویسنده: دوشیزه منور سعیدی

یکی بود یکی نبود در زمانهای گذشته روباهی بود که خیلی حیله‌گر بود روزی این روباه از بیابان می‌گذشت که چشمش به پوستی افتاد آن را گرفت در روی سرش گذاشت و شروع به رفتن کرد همینطور که می‌رفت چشمش به گرگی افتاد گرگ تا او را دید سلام محکمی کرد و به روباه گفت این پوست چقدر قشنگ است آنرا از کجا آورده‌ی روباه گفت من از دست این پوست خیلی زحمت کشیده‌ام تا آن را درست کردم گرگ گفت چطوری می‌توانی برای من یکی مانند همین درست کنی روباه گفت خیلی ساده من توی یک چاه می‌روم و تا چهل روز تو روزی یک گوسفند می‌آوری من می‌خورم و از پوست آنها برایت پوستی درست می‌کنم گرگ قبول کرد و از فردای آن روز روباه رفت توی یک چاه و گرگ هم با هزار زحمت برای او گوسفندی دزدید و آورد تا چهل روز. روز چهل‌م روباه پا به فرار گذاشت و گرگ بیچاره آمد وارد چاه شد تا ببیند آقا روباه پوستی درست کرده یانه ولی با کمال تعجب دید که نه روباه و نه پوستی است و روباه هم همه گوسفندها را خورده و آشغال‌هایش را ریخته پیش خودش گفت اگر روباه را گیر بیاورم به یک لقمه می‌خورمش که می‌خواهد به من کلک بزند آمد و آمد تا رسید به روباه همینکه روباه را دید یک خیز به طرف او برداشت

که او را بخورد ولی روباه که همیشه به چرب‌زبانی معروف است گفت دست نگهدار گرگ گفت من می‌خواهم ترا بخورم چون به من کلک زدی روباه گفت تو خبر نداری من می‌روم انگور خوری خیلی خوب است گرگ ساده دل هم باور کرد و گفت ترا خدا هر جا که می‌روی انگور خوری مرا ببر تا من هم کمی انگور بخورم روباه قبول کرد و با هم رفتند وارد یک باغی که بیشتر درختهای آن درخت مو بود شدند روباه رفت بالای دیوار یک جیغ کشید همه روباهها آمدند همه آنها دمشان را بهم گره زدند و دم گرگ هم به دم یکی از آنها گره خورد و گفت حالا انگور بخورید. موقعی که گرگ و روباه های دیگر مشغول خوردن انگور بودند روباه رفت بالای دیوار و صدا زد که آهای صاحب باغ بیا که گرگ و روباهها انگورهایت را تمام کردند صاحب باغ با پسرش با بیل و کلنگ آمدند روباهها و گرگ تا آنها را دیدند پا به فرار گذاشتند و در نتیجه یکی بی‌دم و یکی دیگر دوتا دم شد دم گرگ هم کنده شد گرگ از ترس زد به راه آب‌باغ پس از چند روز که گرگ به زحمت توانست از راه آب بیرون بیاید پیش خود نقشه کشید که اگر ایندفعه روباه را ببینم حتما آنرا می‌خورم تا دیگر هوس گول زدن مرا پیدا نکند با حالتی عصبانی نزد روباه رفت روباه که خود می‌دانست چه کار بدی کرده است باز پیشدستی کرد و زبان چرب و نرم را گرفت گفت چه خوب است خبر نداری که من می‌روم یخ درست کنی و پول زیادی هم می‌گیرم گرگ باز برای بار دیگر گول روباه را خورد

و باور کرد همراه روباه رفت روباه او را برد جایی که یخ درست می‌کردند به گرگ گفت تو بنشین تا من آب باز کنم هر وقت که گرم شد تو می‌توانی بروی. گرگ نشست و روباه آب باز کرد بعد از مدتی یخ بست و در نتیجه پاها و دستهای گرگ هم یخ بست و نتوانست فرار کند روباه هم داد کشید آی صاحب یخ بیا که گرگ یخ را خراب کرد صاحب یخ با چند نفر دیگر با بیل به سر گرگ بیچاره ریختند و تا می‌توانستند او را کتک زدند بطوری که گرگ گفت حتما ترا ایندفعه باید بخورم و هیچ عذری نداری که بتوانی فرار کنی روباه که از قبل نقشه کشیده بود گفت باز که عصبانی شدی یکخورده بایست و نگاه کن ببین چه سبدی یافته‌ام گرگ نگاه کرد و دید که راست می‌گوید سبد زیبایی در دست روباه بود گرگ گفت آنرا چطوری می‌بافی به من هم یاد بده روباه گفت برای این کار باید برویم بالای کوه تا سبد خوب دربیاید گرگ باز مثل دفعه‌های قبل تسلیم روباه شد و همراه او رفت بالای کوه روباه سبدی بافت و وقتی نصف آنرا بافت به گرگ گفت برو توی سبد گرگ گفت برای چه روباه گفت برای اینکه می‌خواهم اندازه تو باشد گرگ هم باور کرد و رفت توی سبد روباه هم سبد را بافت و سر آن را بست بعد از بالای کوه گرگ بینوا را رها کرد و سبد تا به پایین تکه‌تکه شد به این ترتیب روباه حیله‌گر سر گرگ ساده دل را کلاه گذاشت.

روستای خرقان شاهرود - مزار
شیخ ابوالحسن خرقانی

«متل»

پادشاهی بود در یمن دخترش را عقد کرد و داد
به من
من شدم داماد او او شد پدر زن من داد بدستم
يك چاقویی که دسته نداشت زدیم به يك کوهی
که کمر نداشت کشتیم يك آهویی که چون نداشت
آهوار برداشتیم و رفتیم و رفتیم که به سه شهر رسیدیم
دوتا از این شهرها خراب
خراب یکیش اصلا آبادی نداشت رفتیم توی
شهری که آبادی نداشت سه تا دیدیم دوتا خرد
خردیکیش اصلا ته نداشت
گوشت آهو را با چاقویی که دسته نداشت خرد
کردیم و ریختیم توی

دیگی که ته نداشت آن را جوشاندیم استخوان
سوخت سوخت
از گوشت دیگر خبر نداشت از گوشتی که خبر
نداشت خوردیم و خوردیم تشنه شدیم
رفتیم و رفتیم دیدیم سه تا جوی آب از اینجا عبور
می کند دوتا ش خشک خشک
یکیش اصلا نم نداشت سر گذاشتیم توی جویی
که نم نداشت کشیدیم و کشیدیم
دو تا مون مرد یکی مون سرور نداشت بالا رفتیم
ماست بود قصه ما راست بود پایین آمدیم دوغ بود
قصه ما دروغ بود.
فرستنده از فارس - ایل باصری ، دبستان
عشایری بيك محمدی - امیرقلی عرب فیروزی

بلبل و مورچه

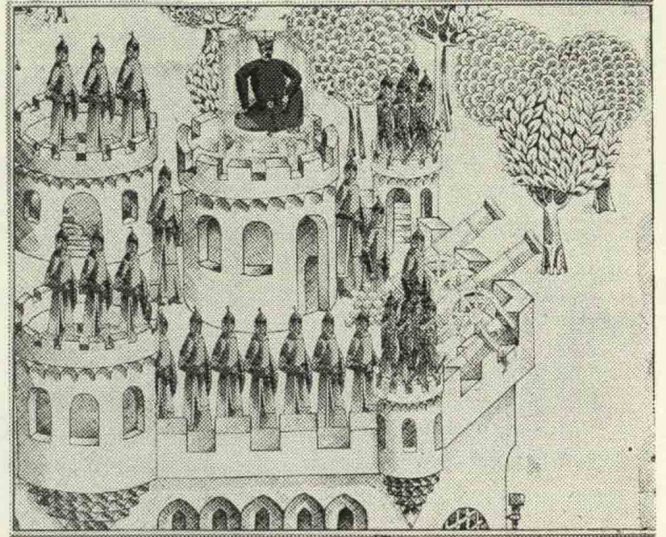
يك بلبلی بود و يك مورچه
روزی به هم دیدگر برخوردند مورچه
دانه را به دهان خود گرفت و
به سوراخ می برد و به بلبل گفت
بیا تا به یاری هم دیدگر آذوقه
زمستان را ذخیره کنیم بلبل در
جواب مورچه گفت برو بابا چه
داری می گویی گل و صحرا و
دشت همه جا با صفا است من از

حالا به انتظار زمستان باشم بهار
گذشت زمستان فرا رسید هوا
سرد شد برف و باران فروریخت
بلبل بیچاره سرگردان ماند رفت
پهلوی مورچه در زد مورچه آمد
جواب داد بلبل گفت در را باز
کن که از سرما مردم گفت چه چه
مستانت بود - یاد زمستانست
نبود.
آن روز که من بشما گفتم بیا
تا با یکدیگر آذوقه جا کنیم به
حرف من گوش نکردی بلبل
پشیمان برگشت دوری زد باز
آمد در زد مورچه در را باز کرد
بلبل گفت پس من کجا لالا کنم
مورچه گفت روی کیسه جوز یا
گردو گفت اینها همه ترشده کجا
لانه کنم گفت: پس بیا وسط
جوجه هایم لالا کن.
منور سعیدی

خورشید خانوم

خورشید خانوم یه روزی
دید زمین را از پشت ابرها
کوهها و آدما را
دشتها و حیونا را
رودخونه و دریاها
ماهیا و نهنگها
پیرزن توایون

دخترش پشت خونه
گندم بادمیده او مهربونه
پسرش سرش تو کاره
خورشید نبود، چراغ بود
خورشید خانوم تو چاه بود
پیرزن و دوبچهش کشیدن نقشه
با هم گفتند فردای ما قشنگه
همه تو ده شروع شد
کارپیرزن و دوبچهش تموم شد
خورشید خانوم آزاد شد
خورشید خانوم آزاد شد
آدم خوب و بد کم نمیشه
کتاب خورشید خانوم از این بهتر
نمیشه
فرشید محمودیان مقدم
عضو کتابخانه شهرضا



در دومین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های آموزشی در لبنان، دو فیلم «آنکه خیال بافت و آنکه عمل کرد» اثر مرتضی ممیز - و «گلباران» اثر علی اکبر صادقی محصول مرکز سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، برنده دو جایزه اول شدند.

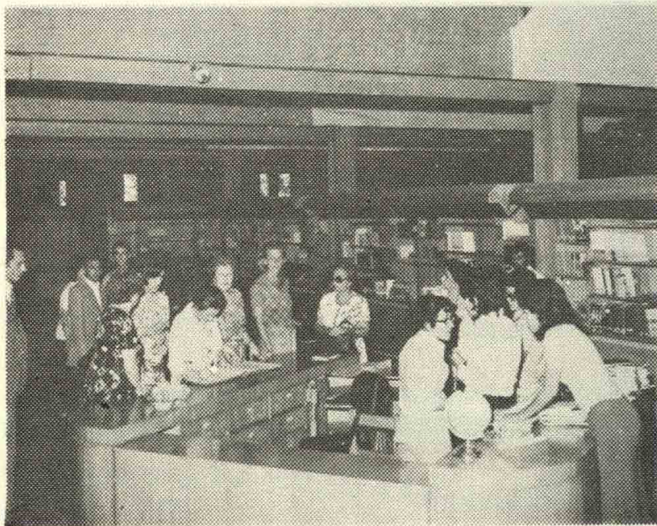
در این جشنواره ۲۰ کشور، و یکصد فیلم شرکت کرده بودند، و از بین این فیلم‌ها و این کشورها، دو فیلم ذکر شده از ایران، برنده دیپلم برتری گردیدند.

این دو فیلم با نام‌های «خیال و عمل» و «اطفال کبوترهای صلح» در جشنواره به نمایش گذارده شدند.

این جشنواره از تاریخ ۲۰ اردیبهشت ماه به مدت ده روز برگزار شد، و برندگان طی مراسمی روز ششم خردادماه اعلام گردیدند.

بازدید

رئیس و اعضاء فدراسیون مرکز اتحادیه کار و مشاغل و هنرزان ایتالیا خانم دوشس آنژلادنتی پیرژانو و خانمها: تینا گارسپارینی، لیویاریشی، ایران پالانکا و ایولاندا ونتی که بدعوت سازمان زنان ایران روز ۲۰ خردادماه به تهران آمده بودند، روز ۲۵ خردادماه از کتابخانه مرکزی اصفهان دیدار کردند، در این دیدار گزارشی از نحوه کار کتابخانه توسط مسئول کتابخانه به اطلاع رسید و سپس یک برنامه نمایشی برای بازدیدکنندگان توسط کودکان عضو کتابخانه ترتیب یافت. همچنین نمایشگاه نقاشی اعضای کتابخانه مورد بازدید قرار گرفت.



جایزه صلح گاندی به فیلم «من آنم که»

در بیست و چهارمین دوره فستیوال برلین (۲۱ ژوئن تا ۲ ژوئیه)، فیلم «من آنم که» به کارگردانی علی اکبر صادقی ساخته شده در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برنده جایزه صلح گاندی شد. این فیلم به صورت نقاشی متحرک - رنگی، و به مدت ۱۱ دقیقه می باشد.

این جایزه در جنب جایزه اصلی داده می شود، و به یک فیلم از بین فیلم‌های کوتاه و بلند شرکت کننده اهداء می گردد، و هدف آن «کوشش در راه صلح و دوستی» است. این جایزه، به صورت پلاکی است با عکس گاندی که بر روی پایه نصب شده است.

کار نامه

کانون پرورش فکری کودکان

و نوجوانان

اخبار داخلی

شماره ۴ (دوره هفتم) تیر ماه ۱۳۵۳

چاپخانه خوشه تلفن ۳۱۸۵۶۵

گراور سازی پاسارگاد تلفن ۳۹۱۷۱۸

می‌کند و به کارادیت و ترجمه می‌پردازد، همکاریش را گرامی می‌داریم و ارج می‌نهیم.

دیگری پرویز کلانتری است، نقاش پرآوازه و تصویرگر کتابهایی چون «کل اومد بهار اومد». کلانتری کودکان را خوب می‌شناسد، اگر به این نقاش عزیز برنجورد، سهمی از دنیای پراز صفا و صمیمیت کودکی را هم با خود تا این سالها همراه آورده است. کلانتری دنبال معصومیتها و اصالتهای فراموش شده است، یکبار نمایشگاه نقاشیش را اختصاص داده بود به نقش روستاها و بامهای گاهکلی حاشیه کویر ایران، می‌خواست بگوید اینجده ورنک و نیرنگ شهریها مرا نفریفته است، در روستاهای ایران زمینه‌های بگری است که هر نقاش بیداردلی می‌تواند از آن بهره‌ها بگیرد و کلانتری سه روز پنج سال کوشش و کاوش این نمایشگاه را علم کرد به جای رنگ، خاک و گل به روی بومها به چشم می‌خورد.

یکبار يك جوان سمنانی - محمدعلی بنی‌اسدی - آمده بود می‌خواست مربی نقاشی شود، در کار او گره‌هایی بود، تنها کاری که ما می‌توانستیم بکنیم چاپ نقاشی او در کارنامه کانون بود - پرویز کلانتری این استعداد را خوب کشف کرد دستش را گرفت حالا محمد علی بنی‌اسدی يك جوان ۱۸ ساله مربی نقاشی کتابخانه‌های تهران شده است یکروز هم از سازمان انتشارات کتابی برای نقاشی به او سپرد شاید چند وقت دیگر این کتاب با نقاشی‌های بنی‌اسدی درآید. بار اول کلانتری را در سالن کنفرانس دیدم، مربی‌های نقاشی را جمع کرده بود، آنها از مشکلاتشان می‌گفتند و کلانتری از هدفها و طرحهایش، وقتی که جلسه‌پایان یافت در جمع چشمها برق امید دیدم. آنها امیدوارانه سالن را ترک کردند، حاصل گفته‌های آنروز را خودش نوشته است که در این شماره کارنامه می‌خوانید.

مقدم این دو هنرمند را گرامی داریم.

غلامرضا امامی



همکاران جدید کانون

تازگی‌ها به جمع همکاران کانون دو همکار پیوسته‌اند هر دو در کار خود آگاه و دانا و هر دو در جمع دانایان و هنرمندان منزلتی چشمگیر دارند - کار هر دو با قلم است، و هر دو هنرمند حرمت قلم را گرامی داشته‌اند، گواهی، زندگیشان. یکی با قلم به «تحریر» می‌پردازد و دیگری کار «تصویر» را پیشه‌ی خود ساخته. نخستین محمدقاضی است، مترجم‌امین و شپیر، نام قاضی نام آشنایی است، نزدیک ۴۰ سال است که کتابهای بسیاری را از دیگر زبانها به پارسی برگردانده و برگزینه ادب سرزمین‌مان گنج‌ها افزوده‌ست، کارنامه کتابهایی که قاضی برگردانده تاکنون از ۳۰ عنوان می‌گذرد. قاضی برای کودکان، «سازده کوچولو» را ترجمه کرده به زبانی کودکانه، شاید کمتر کودك کتابخوان و آدم کتابدوست یافت شود که لحظاتی به جذب و شوق همراه با «سازده کوچولو» به دنیای زیبای خیال پرواز نکرده باشد. کانون، همکاری «قاضی» پیر ادب را معتنم دانست و دو کتاب برای ترجمه به او سپرد، «ماجراجوی جوان» و «پولیان»، و قاضی در هر دو کتاب به هنرمندی توانست ترجمه‌ی دلخواه کودکان و نوجوانان فراهم آرد گویی که این دو کتاب در اصل به فارسی نگاشته شده است.

قاضی بعد از ظهرها با سازمان انتشارات همکاری